



۲۰۱۷/۰۴/۱۳



سیدهاشم سدید

کلمات قوم و ملیت دارای معنای واحد نیستند!

(مومند صاحب گرامی و عزیز،)

با شما موافقم. بین ملیت و قومیت یا ملیت و قوم از هر نظر تفاوت موجود است. این سه مقوله، هم از نظر لفظی - معنایی و هم از نگاه اصطلاح در عرصه سیاست دارای معنای واحد نیستند.

کاربرد کلمه ملیت را، به معنای قوم و یا قومیت من نیز در نوشته های برخی از هموطنان خود دیده ام. این هموطنان عزیز شاید نادانسته و شاید هم دانسته، این سه کلمه را یکی می پندارند و معرفی می کنند.

من در رابطه با مفهوم و معنای کلمات قوم و ملیت، و تفاوت های موجود میان آن ها، سال ها قبل یک مقاله کوتاه، ولی گویا نوشته بدم، که در پورتال افغان جرمن آن لاین نشر شده بود.

این مقاله به خصوص طرف تأیید، البته به گفته همان وقت آقای قیس کبیر، جناب ولی احمد نوری، یکی از شخصیت های ملی کشور ما قرار گرفت.

آرشیف خویش را مرور کردم، چون عنوان مقاله یادم نیست، به دلیل کم حوصلگی نتوانستم آن را پیدا کنم. می خواستم آن را خدمت تان تقدیم کنم. به هر حال فشرده آن مقاله این بود که:

قوم کتله خرد یا بزرگی است، که عضویت انسانی در آن کتله بنا بر اصل و نسب یا خون، و تعلق به یک شخص مبتنی می باشد، کتله ای از انسان ها، که هویت مشترک نژادی، خونی و ارتباط مشترک از طریق خانواده پدري باهم دارند.

قوم، غالباً و تا زمانی که بیشتر به هویت قومی خود پایند است، و به آن به صورت جدی و توأم با تعصب، یا بدون تعصب، علاقه پیدا می کند و ارزش قائل می شود، خود را در برابر اقوام دیگر قرار می دهد و اقوام دیگر را بیگانه احساس می کند، در حالی که ملیت بار و معنای ملی و تعلق ارضی - سیاسی - سراسری فرد، فرد را می رساند، که در یک کشور واحد، به معنا و تعریف مدرن آن، زندگی می کند و خود را بیشتر به آن کشور مربوط می داند تا به خون و قوم و...

ملیت از مفهوم ملت مشتق شده است. در مفهوم ملت همه اقوام شامل هستند. هیچ یک قوم، قوم یا اقوام دیگر را که در داخل یک قلمروی سیاسی - جغرافیائی واحد با وی زندگی می کند [کنند]، وقتی سخن از ملیت در میان

باشد، بیگانه نمی خوانند. بیگانه برای این ها تنها کسانی اند، از نظر تعریف ملت و ملیت و کشور و دولت، که خارج از خاک و کشور خود شان زندگی می کنند و تعلق به ملت و دولت دیگری دارند. تاجیک، آن گونه که آقای "یون" می گوید، یا پشتون طوری که "پدرام" وانمود می کند، برای ما بیگانه نیستند، همینطور هزاره و مغول و ازبک و ترکمن و عرب و هندو و سکه و... همه این اقوام، که در افغانستان زندگی می کنند و تابعیت افغانی دارند، دارای ملیت افغانی می باشند.

از لحاظ خاستگاه خانوادگی، اصل و نسب و قبیله و قوم (و دین و مذهب، وقتی از دین اسلام و هندوئیسم و... یا تسنن و تشیع و... سخن به میان آید) بلا شبهه تفاوت های میان این ها وجود دارد، اما از دیدگاه ملی، میان ایشان هیچ تفاوتی وجود ندارد. همه، چه هزاره و چه تاجیک و پشتون و بلوچ و ترکمن و ازبک و تاتار و قرغز و...، با همه تفاوت هائی که از لحاظ نژادی و اصل و نسب و زبان و دین و مذهب و... با هم دارند، همه بدون استثناء، و بدون "قبول دارم و قبول ندارم"، افغان هستند!

کاربرد کلمه ملیت برای تاجیک در اتحاد شوروی، به طور مثال، چون اتحاد شوروی از کشورهای مختلف تشکیل شده بود، وقتی می خواستند به هویت ملی اعضای دیگر این اتحاد، اشاره کنند، حرف درستی بود (چنین عملی در شوروی نمایشی و برای فریب جهان و نشان دادن تفاوت [گوتیا] میان شوروی و غرب در دید انسانی و احترام به سائر اعضای تشکیل دهنده اتحاد بود. واقعیت قضیه این بود، که هیچ کشوری از کشورهای مانند تاجکستان و ازبکستان و... به عنوان یک کشور آزاد و مستقل در این اتحاد شناخته نمی شدند)، زیرا در این مورد صحبت (هر چند ظاهری) از یک کشور و تمام مردمان آن به مثابه یک تشکل واحد سیاسی - انسانی بود، اما در یک کشور واحد، مانند افغانستان، که متشکل از اقوام هستند، نه ملت ها، نسبت دادن کلمه ملیت به یک قوم، قطعاً درست نیست.

در غرب، خلاف شوروی، با آن که اکثر کشورها به گونه فدرال اداره می شوند، از آن جایی که مردمان کشور های غربی آینده نگر و پویا هستند و از تجربه ها و فراز و فرود های تاریخی خود آموخته اند، موضوع ملیت به همه افراد اعضای تشکیل دهنده حکومت فدرال اطلاق می شود، نه به افراد به دلیل تعلقات ایالتی و... شان! اگر ما هزاره ها را، که یک قوم هستند، نه یک ملت، یک ملیت بدانیم، معنای آن این است، که هزاره ها دارای دولت ملی مجزاء از دولت موجود افغانستان، و دارای حس، هویت ملی و ارزش هائی غیر از ارزش های ملی و همگانی افغانی هستند؛ و از لحاظ تعلق ارضی - سیاسی جدا از دیگران می باشند؛ و بنابر داشتن این حس و هویت جداگانه ملی، هزاره ها سائر اقوامی را که در افغانستان زندگی می کنند، بیگانه می دانند. هکذا تاجیک ها و پشتون ها و ازبک ها و...، اگر چنین تصویری نادرستی داشته باشند!!

یادآوری این نکته ضروری است، که در زمان مرحوم محمد ظاهرخان، شاه فقید، شاید قبل بر آن نیز، در تذکره ها به جای قوم، ملیت نوشته شده بود، که اصلاً هوشمندانه و درست نبود. این عمل اشتباه آمیز از روی بی دقتی افراد مسؤول در مسائل ملی و کشور داری بود، که از نظر من قطعاً قابل انتقاد می باشد.

کلمه ملیتی مترادف به قومیت در زبان ما از طریق ادبیات چپ، به خصوص از نوشته های ایرانیانی، مانند آقای احسان طبری رواج پیدا نمود، بدون این که ما به بار معنایی و سیاسی این کلمه توجه و دقت کنیم. حزب توده، برای این که توجه اقوام مختلف مستقر در ایران را به خود جلب نموده باشند، هر یک قومی را، به پیروی از

آنچه در شوروی ظاهراً معمول بود، به مثابه یک ملت در داخل ملت بزرگتری معرفی می نمودند. با این کار ضمن حفظ هویت قومی آن ها در داخل کشور ایران، آن ها را به مثابه یک ملت به حساب می آوردند. البته، شما هم می دانید، که این کار آن ها متضمن اهداف سیاسی و برای خوش ساختن اقوام داخل کشور ایران و جلب توجه آن ها به حزب توده بود.

احزاب سیاسی که در کشور ما به این کلمه دلچسپی نشان می دادند و می خواستند آن را به جای قوم استعمال کنند و معمول بسازند نیز همین اهداف را داشتند.

ما هم، که بدبختانه بیشتر دنباله رو و مقلد هستیم تا متفکر و آفرینشگر و جويا و پویا، بچه هایی از کلمات (و نظریه ها) را، به شمول کلمه ملیت، ولی با مفهوم و معنی نادرست آن، از دیگران گرفته و نیم جویده یا ناجویده آن را فرو بلعیدیم. اگر آن را خوب می جویدیم، می فهمیدیم و هضم می کردیم، امروز با درد شدید تفرقه و جدائی و تو و من های کودکانه، مخرب و غم انگیز دچار نمی شدیم، اما افسوس که تا همین امروز، حتی بزرگان عرصه علم و ادب و سیاست در کشور ما به اس و اساس، و به کنه مفاهیم توجه ندارند و کلمات و مفاهیم را دانسته و ندانسته با شاخی باد می کنند؛ با این فکر که ذکر کلمات و مفاهیم یا اصطلاحات علمی و قلمبه سلمبه و دارای وزن به تنهایی عقل و هوش و دانش ما را به مثابه انسان های صاحب هوش و معرفت نشان می دهد؛ یا به جا و بی جا از این دانشمند یا آن دانشمند نام بردن و مربوط و نامربوط از آن ها نقل قول کردن، ما را در ردیف اندیشمندان و علما قرار خواهد داد! خدا به افلاطون رحم کرد که با آن علاقه شدید و دقتی که به مفهوم و معنای کلمات داشت و بر رعایت آن ها تأکید می کرد، زنده نیست!

دوستی معزز و کهن سالی داشتم. در افغانستان در یکی از لیسه ها معلم بود. فوت شده؛ خدایش مغفرت کند. سه کتاب نوشته بود. در دومین کتابش تعداد قابل ملاحظه مفاهیم و کلمات سیاسی - فلسفی - اجتماعی را به کار برده بود. یک سال بعد از نوشتن این کتاب، روزی شش ورق پر از مفاهیم و کلماتی را به من داده و از من خواهش کرد، که معنای و تعاریف آن کلمات و مفاهیم را برایش نوشته کنم. ورق را گرفته به سرعت مرور کردم. تمام کلمات و مفاهیم در کتابی که یک سال قبل نوشته بود و کتاب پیشتر از آن، مورد استعمال قرار گرفته بود. در این باره چیزی نگفتم، ولی برای یک لحظه به این فکر فرو رفتم که؛ شما که معنای این همه کلمات و مفهوم این همه اصطلاحات را نمی دانید، چگونه آن ها را در کتاب تان به کار بردید؟ حکایت بیست و پنج سال، شاید کمی هم بیشتر از آن است!

آخر کلام این که اگر پشتون هستیم یا ازبک و ترک و تاتار و هزاره و تاجیک و عرب و سیکه و و هندو، یا هراتی و بدخشی و قندهاری و مزاری و فراهی و بلوچ و تخاری و ننگرهارای یا ارزگانی و نورستانی و...، وقتی تابعیت افغانستان را داریم، همه دارای یک ملیت هستیم: **افغان!**

و اما در باره ملی گرایی، یا به قول فرنگی ها ناسیونالیزم، هر چند شما محترم بدان تماس نگرفته اید، و هر چند بحث را کمی به سوی "کچری قروت" شدن سوق می دهد، چون بی ارتباط به بحث موجود نیست، باید بگویم که: قوم و تبار و خون و مذهب و زبان می توانند ناسیونالیزم قومی - نژادی - دینی (یا دینی - زبانی - تاریخی مانند ناسیونالیزم آخوند های ایرانی) و... را به وجود بیاورند، که کثیف ترین شکل ناسیونالیزم، به دلیل تعلق خونی و

قومی و دینی و زبانی و... می باشند، اما این ناسیونالیزم آن ناسیونالیزمی نیست، که برپایه عضویت در ملت با درک انسانی - حقوقی - سیاسی - مدنی افراد، به نام "citizen" *عرض وجود نموده است.

در کلمه ملیت، به معنای اصطلاحی - سیاسی و سالم آن، تمام افراد جامعه به عنوان اعضای برابر، از نظر حقوقی - مدنی - سیاسی - اجتماعی شامل هستند؛ درحالی که در ناسیونالیزم های قومی و زبانی و دینی و مذهبی و نژادی، این پدیده ها حق مختص یک گروه یا جماعت و یا قوم و حق دینخویان تلقی می شود، که طبعاً هم زشت و ناخوشایند است و هم مردود و مطرود و منفور!

بند آخر، اگر چه تمرکز نوشته بر روی یک مطلب را طوری که ایجاب می کند یک مقدار مختل ساخت، اما همان گونه که گفتم، گفتن آن به شکل بسیار فشرده در این جا ضروری می نمود.

اگر حرفی باقی مانده باشد، بنویسید. با این نرمش، شفافیت، اختصار و زبانی که شما به مسائل می پردازید، کسی نخواهد بود، که از خواندن نوشته شما، و از نوشتن در آن رابطه، لذت نبرد!

تکرار می کنم: امید این فرهنگ - شفاف و مؤجز، سراسر است، بدون تمجم کردن و یا نامفهوم سخن گفتن ها - در میان ما بیشتر رواج پیدا کند! و نویسندگان نوشته هائی که عالمی از سخن های مربوط و نامربوط را به شکل در هم و برهم در یک نوشته چهار - پنج صفحه ئی انبار می کنند؛ سخنانی را که نه سر آن پیداست و نه آخر آن، کمی به حال خوانندگان خویش ترحم کنند و بیشتر از این مغز مردم، علی الخصوص مغز دانایان را نخورند!

